پیشخوان

نظری بر یادمان زنده‌یاد آیت‌الله حاج شیخ مهدی مجدالاسلام نجفی

دیداری با «قبیله عالمان دین»

شاهد توحیدی

اثر تاریخی «قبیله عالمان دین» که با محوریت یادمان زنده‌یاد آیت‌الله حاج شیخ مهدی مجدالاسلام نجفی، به تشریح حالات برخی عالمان عالی مقام خاندان نجفی پرداخته، ازجمله آثار مغتنم در شناخت این تبار علمی است. آیت‌الله حاج شیخ هادی نجفی مؤلف این اثر، در دیباچه خود بر آن چنین آورده است:

«هرگز گمان نمی‌کردم بر رساله‌ای مقدمه بنویسم که به عنوان یادنامه آیت‌الله والد(طاب‌ثراه) منتشر می‌گردد، ولکن دست تقدیر در این گردون بازی‌ها دارد و انسان همواره باید به تکلیف خود عمل نماید. در هر صورت به پیشنهاد برخی از دوستان بنا شد مجموعه‌ای فراهم آید از شرح حال معظم‌له و نیاکانشان قدس‌سرهم البته به اختصار و ایجاز تمام و بعد از چند ماه تلاش و جمع‌آوری اسناد و مدارک و نسخ این مجموعه فراهم آمد و به نام «قبیله عالمان دین» نامیده شد. این کتاب در هشت فصل عرضه می‌شود:

۱- شرح حال آیت‌الله العظمی آقای شیخ محمدتقی رازی نجفی اصفهانی(حدود ۱۲۴۸-۱۱۸۵) صاحب «هدایه المسترشدین فی شرح اصول معالم الدین» سر دودمان خاندان.

۲- شرح حال آیت‌الله‌العظمی آقای حاج شیخ محمدباقر نجفی اصفهانی(۱۳۰۱-۱۲۳۵ق) معروف به شیخ کبیر صاحب «شرح حجیه المنظنه من هدایه المسترشدین» مؤسس و بانی و واقف مسجد نو بازار اصفهان.

۳- شرح حال آیت‌الله‌العظمی آقای حاج شیخ محمدحسین نجفی اصفهانی(۱۳۰۸-۱۲۶۶ق) صاحب «مجد البیان فی تفسیر القرآن».

۴- شرح حال آیت‌الله‌العظمی آقای ابوالمجد علامه شیخ محمدرضا نجفی اصفهانی(۱۳۶۲-۱۲۸۷ق) صاحب «وقایه الاذهان» و استاد مراجع معظم تقلید.

آیت‌الله حاج شیخ مهدی نجفی در کنار حجت‌الاسلام حاج شیخ مهدی مظاهری

۵- شرح حال آیت‌الله‌العظمی آقای حاج شیخ مجدالدین العماء نجفی اصفهانی(۱۴۲۲-۱۳۲۶ق) صاحب «الیواقیت الحسان فی تفسیر سوره الرحمن».

۶- شرح حال آیت‌الله والد آقای حاج شیخ مهدی غیاث‌الدین مجدالاسلام نجفی(۱۴۲۲- ۱۳۵۶ق) قدس‌الله اسرارهم.

۷- فیض الباری الی قره عینی الهادی.

اجازه مفصلی است که آیت‌الله والدطاب‌ثراه برای حقیر مرقوم فرموداند.

۸- فهرس مخطوطات مکتبه آیت‌الله النجفی که به خامه کتابشناس بزرگ شیعه علامه محقق حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین آقای حاج سیداحمد حسینی‌اشکوری دامت برکاته تنظیم شده است و به درخواست حقیر برای درج در این دفتر بزرگوارانه آن را ارسال فرمودند.»

همانگونه که اشارت رفت، فصلی از این اثر به بیان حالات آیت الله حاج شیخ مهدی مجدالاسلام نجفی اختصاص یافته است. در بخشی از این یادمان آمده است:

«معظم‌له پس از فوت مرحوم والدشان آیت‌الله مجد العلماء نجفی(قدس‌سرهما) از مرحوم علامه محقق استاد سیدمصلح‌الدین مهدوی رحمه‌الله خواستار شدند که شرح حالی از پدر و جدشان یعنی مرحوم آیت‌الله ابوالمجد شیخ محمدرضا نجفی قدس‌سرهم مرقوم فرمایند تا به چاپ برسد. دست تقدیر چنین خواست که این کار قدری به تأخیر بیفتد و برای مراسم اولیه آماده نگردد، ولی آیت‌الله نجفی‌طاب‌ثراه، این بار از مرحوم مهدوی خواستند دامنه تألیف را توسعه دهند و از مرحوم جد امّی اعلایشان آیت‌الله‌العظمی آقای حاج‌شیخ جعفر نجفی کاشف‌الغطاء قدس‌سرهم شرح حال و تراجم‌نویسی را آغاز نمایند و به صاحب «هدایه المسترشدین» و همه فرزندان، نوادگان و وابستگان به بیت صاحب‌الهدایه بپردازند، به خوبی حقیر که واسطه بین مرحوم پدر و مرحوم مهدوی بودم می‌دیدم که طی تلاشی چند ساله کتابی جامع و کامل فراهم آمد که در نوع خود بی‌نظیر است و یکی از کتب مهم و مرجع شرح حال‌نویسی، تراجم‌نگاری و تاریخ علمی در ایران بلکه در مذهب شیعه است. در این کتاب استاد مهدوی با تلاشی بی‌نظیر تمام زوایای تراجم، شرح حال و تاریخ بیت صاحب هدایه المسترشدین را به شرح و بسط نشسته است و نام کتاب را نیز «بیان سبل الهدایه فی ذکر أعقاب صاحب الهدایه یا تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر» گذاشت...»

محمدعلی فروغی نظریه‌پرداز باستان‌گرا در کنار رضاخان

تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی، نسبت به ماقبل خود کارکرد متفاوتی پیدا کرد که همان مشروعیت‌سازی برای نظام شاهنشاهی پهلوی و اشاعه و ترویج ناسیونالیسم رسمی دربار در قالب شعار «خدا- شاه- میهن» بود. در این هدف نکات برجسته‌ای که در سلسله‌های هخامنشی و ساسانی وجود داشت غالباً به شکلی خام و افراطی بزرگ جلوه داده می‌شد و به طرزی بی‌تناسب نیز در کتب درسی گنجانده می‌شد

نظری بر زمینه‌ها و پیامدهای فرهنگ‌سازی مصنوعی رضاخان برای جامعه ایرانی

باستان‌گرایی در برابر اسلام‌گرایی

نیما احمدپور

پروژه رضاخان در ستیز با ساختارهای دینی و معتقدات دیرپای ایرانیان، از آن روی که پدیده‌ای دیکته شده و استعماری بود، هم اینک نیز ادامه دارد و در قالب‌های مضحکی چون تحمیل «کوروش» به تاریخ ایران، خود را نشان می‌دهد. از همین روی خوانش این ایده بیگانه‌گرا همچنان می‌تواند بهنگام و مفید قلمداد شود. مقالی که پیش‌روی شماست، در تبیین همین مقوله نگارش یافته است. امید آنکه مقبول افتد.

رضاخان هرچند توسط دولت انگلستان کشف و بزرگ شد، اما فردی عامی و بیسواد بود و نمی‌توانست برای کشور، راهبرد فرهنگی و گفتمانی تبیین کند. این خلأ را روشنفکرانی پر کردند که در مشروطیت نیز در پی ساختارشکنی دینی و فرهنگی بودند. روشنفکران و فرنگ رفته‌های عصر رضاخان در پیگیری تجددخواهی، به جای برنامه‌ریزی برای پیشرفت کشور، راه‌اندازی صنایع، تلاش برای اعطای آزادی مشروع به طبقات مختلف مردم، حمایت از محرومان جامعه، تقویت بنیه‌های علمی اقشار جامعه، تلاش در جهت آبادانی و سازندگی شهرها و روستاها و صنعتی شدن ایران، تیشه به ریشه مذهب زدند و آن را مانع رشد و تعالی جامعه دانستند. رضاخان که اندیشه‌های غربی را عامل پیشرفت ایران می‌دانست در جمع دانشجویان اعزامی کشور به دانشگاه‌های اروپایی، اخلاق غربی را مورد ستایش قرار داد و خطاب به آنان اظهار داشت:

«هدف اصلی ما در اعزام شما به اروپا آن است که آموزش اخلاقی می‌بینید، چراکه می‌بینیم کشورهای غربی به مقام بلندی دست‌یافته‌اند، چون آموزش اخلاقی کامل اعزام شما به خارج نداشتیم، می‌توانستیم معلمان و استادان خارجی را استخدام کنیم... نمی‌خواهیم ایرانیان را به نسخه اروپایی تبدیل کنیم. این کار ضرورتی ندارد، چون سنت‌های قدرتمندی پشت سر آنها قرار دارند. می‌خواهم از هموطنانم بهترین ایرانیان ممکن را بسازم. لزومی ندارد به طور اخص شرقی یا غربی باشند.»[۱]

رضاخان پس از بازگشت از سفر ترکیه گفت:

«ما رفته بودیم با مردم بسیار بزرگ ملاقات کنیم. ما باید ملت خودمان را همانطور به درجات رشد و ترقی برسانیم که او ملت خودشان را رسانده است... من تصور نمی‌کردم ترک‌ها تا این اندازه ترقی کرده و در اخذ تمدن اروپا جلو رفته باشند. حالا می‌بینیم که ما خیلی عقب هستیم، مخصوصاً در تربیت دختران و بانوان و فوراً باید با تمام قوا به پیشرفت سریع مردم مخصوصاً زنان اقدام کنید.»[۲]

ایوانف، مورخ کمونیست و چپ‌گرا در رابطه با نتیجه عملکرد ضددینی دوران رضاخان می‌نویسد:

«تعداد مدارس روحانی پیش از سلطنت رضاشاه، ۲۸۲ باب و محصلین آن ۵۹۸۴ نفر بوده و در پایان سلطنت او به ترتیب به ۲۰۶ باب و ۷۸۴ نفر تقلیل یافته است.»[۳]

امام خمینی(ره) نیز در این رابطه فرموده‌اند:

«روحانیت را با تمام قوا کوبیدند، به طوری که این حوزه علمیه‌ای که آن وقت البته هزار و چند تا محصل داشت، رسید به یک چهارصد نفر، آن هم چهارصد نفری که تو سری خورده، چهارصد نفری که هیچ نتواند یک کلمه صحبت کند، تمام منابر را در سرتاسر ایران، تمام خطبا را در سرتاسر ایران، زبانشان را بستند.»[۴]

علمای دینی از زمان سقوط قاجاریه و روی کارآمدن رضاخان، در فرصت‌های مختلف او را به رعایت مسائل دینی سفارش کردند. وی در دوران حکومت خویش سیاست‌های چندگانه‌ای را در ارتباط با مذهب پیش گرفت که می‌توان برخی از آنها را از ابتدا تا شهریور سال ۱۳۲۰ ش به شرح زیر دسته‌بندی نمود. البته هدف اصلی وی در همه این سیاست‌ها حذف دین و مبارزه با آن بود:

الف: گرایش به مذهب در سال‌های آغازین حکومت به صورت ظاهری و نه واقعی و حقیقی

ب: بی‌تفاوت شدن نسبت به مسائل دینی و حتی ترک رفتارهای ظاهری خود

ج: مبارزه با دین و حذف برنامه‌های ارزشی و مذهبی در جامعه

د: سرکوب نیروهای مذهبی و به شهادت رساندن جمعی از آنان.

دوره کوتاه تظاهر به شعائر دینی

با تأمل در نوع سیاست‌های رضاخان در حوزه دین این نتیجه به دست خواهد آمد که وی با آگاهی از تأثیر دین در زندگی مردم به صورت زیرکانه، آرام و مرموز با آن به مبارزه برخاست. در آغاز راه، شیوه کار وی به گونه‌ای بود که با چند تن از علمای حوزه مذاکره کرد، در مساجد حضور یافت، علما را برای سفر به عتبات عالیه بدرقه کرد، به مجلس عزاداری سالار شهیدان رفت و به ظاهر پیمان بست تا در راه اسلام و نشر حقایق این بزرگ الهی گام بردارد. آیت‌الله حاج‌آقا نورالله نجفی اصفهانی، معروف به «ثقه‌الاسلام» پس از برگزاری تاج‌گذاری رضاخان، یک جلد قرآن به او اهدا کرد و گفت:

«اکنون که پادشاه مملکت اسلامی شده‌ای، قرآن کتاب آسمانی و کلام ربانی را به تو هدیه می‌کنم که آن را نصب‌العین خود قرار داده و به دستوراتش عمل کنی و در جهت خلاف آن نروی.»[۵]

رفتارهای رضاخان در تظاهر به دینداری طولانی نبود و اگر گاه و بیگاه برای عبور از برخی بحران‌ها به این شیوه متوسل می‌شد، در اواخر سلطنت خود و پس از سرکوب مخالفانش، دست از تظاهر هم برداشت. تلاش او در جهت دین زدایی شدت یافت و گسترده شد. محدود کردن علما، روحانیون، برنامه‌های دینی و رواج بی‌بندوباری در جامعه، سیاست بارزی بود که رضاشاه نه تنها در دوران حکومت خود بنیان آن را گذاشت، بلکه پس از خلع او از سلطنت، روند کمرنگ شدن دین در زندگی مردم، از سوی محمدرضاشاه نیز به عنوان یک استراتژی و اصل برای رساندن ملت مظلوم ایران به دروازه‌های پوشالی و نفرت انگیز تمدن بزرگ با سرعت ادامه یافت.

رضاخان و فرزندش در بازدید از کتیبه‌های تخت‌جمشید

آنچه پس از شهریور ۲۰ از زیر پوست جامعه ایرانی بیرون ریخت، نمایانگر آن است که ناسیونالیسم باستان‌گرا و افراطی رضاخانی تا چه میزان توفیق داشته و چقدر توانسته است ذهن و دل جامعه مذهبی ایران را به خویش مشغول دارد

هویت‌سازی و باستان‌گرایی

فرآیند شبه ترقی غربگرا در دوره پهلوی با تأکید بر الگوی باستان‌گرایی استمرار یافت. از این حیث فرآیند هویت خواهی این دوره با دوره قاجاریه و روند وابستگی به غرب، آمیزه‌ای از سه محور باستان‌گرایی، تجددگرایی و مذهب‌زدایی بود. به طور کلی اقدامات فرهنگی رضاخان بر سه محور ناسیونالیسم باستان‌گرایی، تجددگرایی و مذهب‌زدایی قرار داشت.

در محور نخست می‌توان بدین اقدامات اشاره کرد: ترویج باستان‌گرایی افراطی با تأکید بر یکتایی نژاد آریایی، پرداختن به تاریخ شاهان قدیم و نشان دادن عظمت آنان و همچنین بازسازی آثار باستانی که به رغم شاه، سیمای درخشان تمدن پرشکوه ایران کهن بود.

تجددگرایی و تضعیف ارزش‌های دینی، بخشی از برنامه‌های نوسازی فرهنگی دولت رضاشاه به شمار می‌آمد؛ چراکه از نظر او، ریشه‌دار بودن تفکر دینی و مبانی ارزشی حاکم بر جامعه ایرانی، مانعی جدی برای فرآیند غربی‌سازی ایران بود؛ از این رو دولتمردان رژیم سلطنتی با رواج بی‌قیدی و تحقیر نهادهای دینی و سنت‌های ملی، مبارزه خود را با مذهب آغاز کردند. حضور میسیون‌های مذهبی، تأسیس مدارس جدید به سبک اروپایی، تأسیس کانون‌ها و انجمن‌های روشنفکری، ترویج بی‌حیایی در میان زنان، کشف حجاب بانوان و نیز تغییر نظام آموزشی، از جمله فعالیت‌هایی بود که در این زمینه اهتمام جدی انجام شد.

جملگی این اقدامات و اصطلاحات فرهنگی برای ایجاد هویت صورت می‌گرفت که جوهره اصلی آنها نیز تأکید بر ناسیونالیسم(ملی‌گرایی) بود. در واقع درک دولت نوگرا از تمدن جدید، سلوک و رفتار تجددمآبانه و تغییر در ظواهر بود، نه شکوفایی اندیشه و فرهنگ. بی‌شک در همین راستا بود که همسان‌سازی فرهنگی و رؤیای رسیدن به تمدن اروپایی، نخبگان غربزده را بر آن داشت تا به تغییر در پوشاک و کشف حجاب زنان روی آورند.

گام بعدی در راستای ایجاد دگرگونی در صورت‌بندی‌های اجتماعی، تحول در نظام آموزشی کشور بود. از سوی شورای عالی معارف،[۶] نظام آموزشی مدارس فرانسه به عنوان الگوی مدارس ایرانی پذیرفته شد و بدین ترتیب آموزشگاه‌های جدید، هنرستان‌های صنعتی و دانشسراهای مقدماتی و عالی، همراه معلمان اروپایی به شکلی مختلط تأسیس گردید. به طور کلی سازمان گرایی مذکور به سه منظور پی‌ریزی شد: اول آماده‌سازی اذهان عمومی برای پذیرش تغییرات سیاسی و اجتماعی و همسوشدن با آن و سعی در القای برخی مفاهیم مانند شاه‌پرستی و میهن دوستی؛ دوم ارائه تحلیل‌هایی برای توجیه عملکرد نهادهای حکومتی و سوم نیز ایجاد یکپارچگی فکری در میان مردم و نفی فرهنگ بومی.

یکی از شیوه‌های ترویج تلویحی آیین‌های غیراسلامی و نیز اشاعه آموزه‌های غیردینی در قالب زرتشتی گری بود؛ از جمله اقبال به اقوال و اندیشه‌های سخنوران و شاعرانی چون عارف یک اندیشه غیر دینی است و اوضاع زمانه وی را به راهی کشانده که دیگر جایی در اندیشه وی برای مذهب نمانده بود. «اندیشه‌های شوونیستی دوره رضاشاه و اقداماتی که در جهت یکسان‌سازی زبانی و نژادی قومیت‌ها در ایران صورت گرفت.»[۷]

موج باستان‌گرایی

جریان باستان‌گرایی، از زمان قاجار در شعر و نثر کسانی چون «یغمای جندقی» آغاز شده بود. یکی دیگر از باستان‌گرایان سره نویس مشهور میرزامحمد نصیرالحسین شیرازی ملقب به فرصت‌الدوله و مشهور به فرصت شیرازی[۸] بود. این جریان تدریجاً در عالم روزنامه‌نگاری نیز تسری یافت و در باستان‌گرایی و باستان‌پرستی کسانی چون سیدحسن تقی‌زاده[۹] بروز پیدا کرد. نمونه‌ای از باستان‌گرایی، در شعر ادیب الممالک فراهانی نیز وجود دارد. وی شعری سرود که بعدها کلنل علینقی وزیری بر آن آهنگی ساخت و به سرود ملی ایران در زمان پهلوی اول تبدیل شد که به عنوان «پیام به سیروس» معروف شده است.

ز راه کرم ای نسیم سحرگاه
سوی پرسا گرد و بگذر از این راه
به سیروس از ماد بگوی ای شهنشاه
چرا گشتی از حال ملک غافل؟[۱۰]

ناسیونالیسم رمانتیک

رضاخان وقتی پای اصالت، ریشه و افتخار به میان می‌آمد، به جای دیانت، از ملیت و استخوان‌های پوسیده نظام‌های قبل از اسلام سخن می‌گفت. او خود را نجات دهنده «وطن داریوش» از اضمحلال می‌دانست[۱۱] چنانکه رادیو بی‌بی‌سی گفته بود: «رضاشاه در ایران نوینی که می‌خواست بسازد، به تشویق مشاورانش از طرفی از «ایران باستان» و از طرفی از «غرب» الهام می‌گرفت. از همین رو، او دیگر نیازی به علما احساس نمی‌کرد.»[۱۲]

به موازات بروز چنین تلقی‌هایی از رژیم رضاخان، تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی نیز کارکرد دیگری پیدا کرد که همان مشروعیت‌سازی برای نظام شاهنشاهی پهلوی و اشاعه و ترویج ناسیونالیسم رسمی دربار در قالب شعار «خدا- شاه- میهن» بود. در این هدف نکات برجسته‌ای که در سلسله‌های هخامنشی و ساسانی وجود داشت غالباً به شکلی خام و افراطی بزرگ جلوه داده می‌شد و به طرزی بی‌تناسب نیز در کتب درسی گنجانده می‌شد. آرای چهره‌هایی چون میرزا فتحعلی آخوندزاده که در تحلیل عقب‌ماندگی ایرانیان دین و نهادهای دینی را مقصر قلمداد می‌کرد و میرزا آقاخان کرمانی با آن گرایش‌های شدید به دوران باستان و صدور عبارات توهین‌آمیز در باب «قرآن» منابع فکری نویسندگان رژیم رضاخانی یعنی عبدالله طهماسبی، نوبخت، جعفرشاهید و امثالهم بود. بهار را نیز می‌توان یکی از تأکیدکنندگان باستان گرایی رضاشاه و اقدامات وی در این راستا دانست. وی در شعرهایش همواره رضاخان را به احیای فرهنگ و آداب و تاریخ عصر باستان توصیه می‌کند. روحیه ضد عربی بهار قوی است و پیوسته از اعراب به عنوان نابودگران علم و تمدن و فرهنگ ایرانی انتقاد می‌کند:

بست عرب دست عجم را به پشت
هر چه توانست از آن قوم کشت
نصف زبان را عرب از بین برد
نیم دگر لهجه‌ی ترکان سپرد
تاج کیان تا به تو خسرو رسید
چهره این ملک چو گل بشکفید
تازه شود عهد خوش باستان
نوبت پاکان رسد و راستان
نو شود اعیاد و رسوم کهن
خلق به هر جشن کنند انجمن
گوی که اعیاد کهن نو کنند
یاد ز عهد جم و خسرو کنند[۱۳]

خلاصه آنکه در این دوران، حکومت با استفاده از قدرت عریان خود کوشید تا عناصر باستانی و شبه‌غربی را تقویت کند و آن را در جامعه بگسترد و عنصر اسلامی را نیز هر چه بیشتر بزاید. این در حالی بود که جامعه ایران برخلاف این جریان هیچ‌گاه حاضر نشد هویت ایرانی باستان‌گرایانه را به جای اسلام شیعی بپذیرد. این تعارض در عصر پهلوی دوم نیز با شدت بیشتری ادامه یافت، اما شرایطی که پهلوی دوم در آن روی کار آمد، از نظر بین‌المللی با گذشته تفاوت‌هایی داشت آنگونه که با توجه به وابستگی فکری آن شبه ترقی غرب‌گرا با رویکرد جدید در ایران دنبال شد که این خود زمینه‌های وابستگی هرچه بیشتر به غرب را فراهم نمود.[۱۴]

نهادهای نو تأسیس برای دگرگونی فرهنگی

حاکمیت استبداد تجددگرا، برای رسیدن به اهداف و تحقق سیاست‌های خود قدم‌های نخست را دگرگونی در ساختار اجتماعی می‌دانست. این دگرگونی که با رشد سریع نهادهای جدید و با هدف از هم پاشیدن نهادهای سنتی به وسیله دولت همراه بود، در جهت زدودن مظاهر دینی از جامعه اسلامی صورت می‌گرفت. مهم‌ترین نهادهای فرهنگی -اجتماعی که در این دوره تأسیس گردید، عبارتند از:

۱. شورای عالی معارف: در اسفند ۱۳۰۰ ش قانون شورای عالی معارف به تصویب مجلس رسید که به موجب آن تمام امور اجرایی مدارس مانند برگزاری امتحانات، تهیه برنامه‌های درسی و آموزشی و تشخیص صلاحیت علمی و اخلاقی معلمان، به شورای عالی معارف واگذار شد. به سفارش شورای عالی معارف مقرر شد با بررسی نظام آموزش و پرورش کشورهای اروپایی، الگویی برای نظام آموزش کشور انتخاب گردد. سرانجام سیستم آموزشی فرانسه به عنوان الگوی مدارس ایرانی پذیرفته شد. این نظام فاقد کارآیی لازم بود و نیازهای جامعه ایرانی را تأمین نمی‌کرد. دروس ارائه شده بسیار سنگین و تعداد آن زیاد بود و دانش‌آموزان موظف بودند مطالب متعدد را حفظ کنند.

۲. جمعیت نسوان وطن خواه: این جمعیت در سال ۱۳۰۲ ش توسط محترم اسکندری و با کمک محرمانه دولت تشکیل شد. وی دختر شاهزاده محمدعلی اسکندری از اعضای فعال «جامع آدمیت»[۱۵] بود که بعدها انجمن حقوق را تشکیل دادند و در نشریه‌ای به نام مجله حقوق که متعلق به این انجمن بود، مطالبی درباره زنان ایرانی و موقعیت اجتماعی آنان چاپ کردند. انجمن حقوق پس از چندی تعطیل شد و مدتی بعد محترم اسکندری همراه با چند نفر از بانوان که در روزنامه‌های آن زمان مقالاتی درباره «آزادی زنان» می‌نگاشتند، بنیاد اولیه جمعیت نسوان وطن‌خواه را نهادند. این جمعیت از راه نگارش مقالات در مجله «نسوان وطن‌خواه» و سخنرانی در مجامع زنان و حتی میهمانی‌های خانوادگی و جشن‌های مدارس و اجرای نمایش ویژه بانوان به اجرای سیاست‌های فرهنگی حکومت رضاخان می‌پرداخت. بیشتر بانوان عضو این جمعیت، از تحصیلکردگان اروپا بودند.

۳. جمعیت تمدن نسوان: در ۱۷ تیر ۱۳۰۵ ش «جمعیت تمدن نسوان» تلاش کرد به بهانه «ترویج معارف و بسط افکار و تهذیب اخلاقی و ترقی زنان» تئاتری با عنوان «تمدن نسوان» به نمایش بگذارد. البته در لوای این شعارها، عادی‌سازی حضور زنان در مجالس و سست کردن اعتقادات آنان و به خصوص تحریک آنان به بی‌حجابی مورد نظر بود. به دنبال انتشار این خبر، علمای سرشناس تهران از جمله آیت‌الله سیدحسن مدرس، آیت‌الله فیروزآبادی، آیت‌الله سیدمحمدبهبهانی و میرزا هاشم آشتیانی در نامه‌ای خطاب به رئیس الوزرا، مستوفی الممالک خواستار جلوگیری از اجرای این نمایش شدند.[۱۶]

با تمام آنچه بدان اشارت رفت، چیزی که پس از شهریور ۲۰ از زیر پوست جامعه ایرانی بیرون ریخت، نمایانگر آن است که ناسیونالیسم باستان‌گرا و افراطی رضاخانی تا چه میزان توفیق داشته و چقدر توانسته است ذهن و دل جامعه مذهبی ایران را به خویش مشغول دارد.

***پی‌نوشت‌ها در سرویس تاریخ «جوان» موجود است.**